

# کانت

# و

# تألیفی پیشینی

جان هاسپر سس

امیر نصری  
فریده لاسجودی

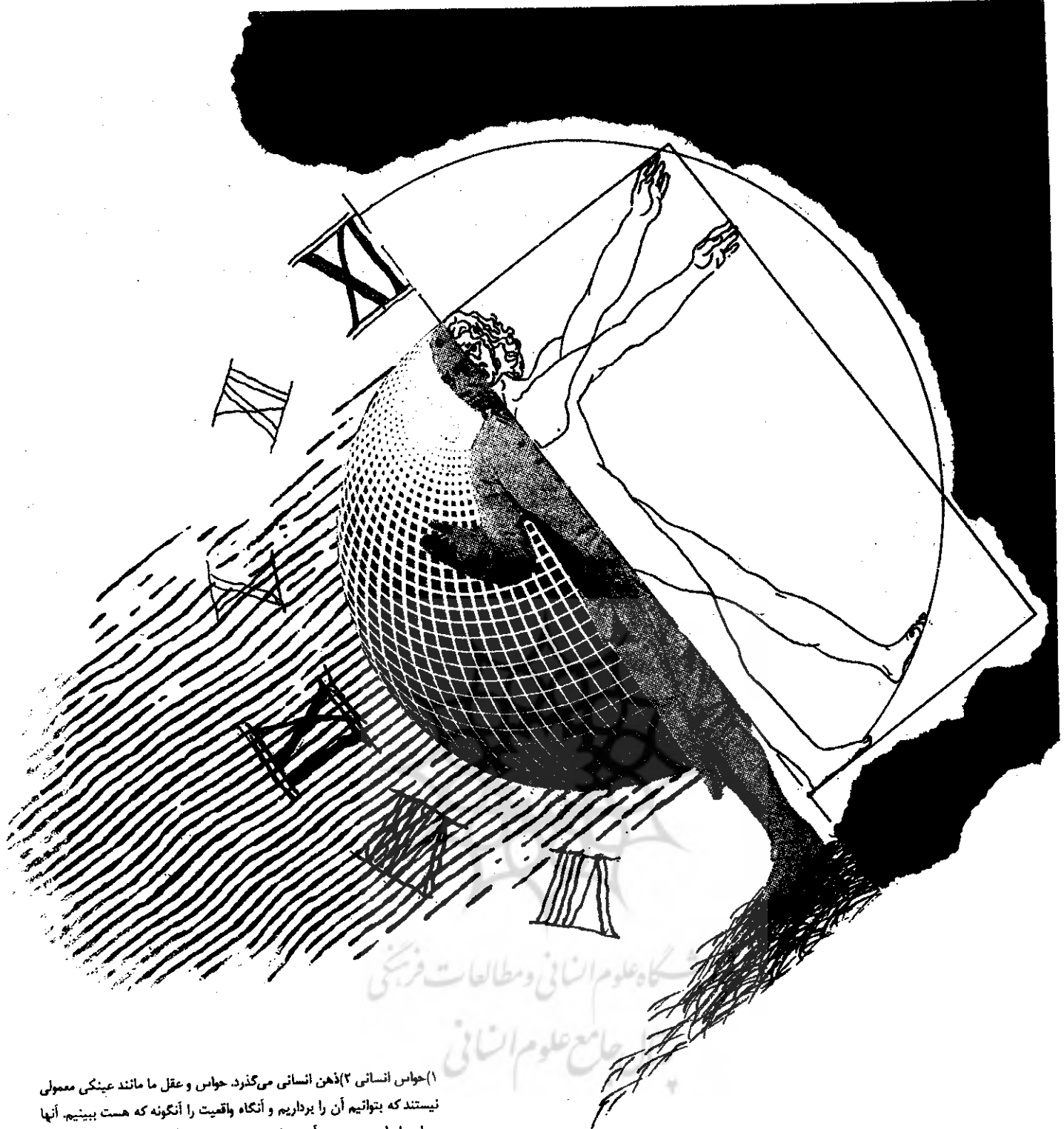
محتمل ما از جهان، در موضع ابطال قرار نگیرد آیا این خفا و خرما را با هم خواستن نیست؟

حال باید بر دو اصطلاح دیگر - که تاکنون به آن نپرداخته‌ایم - تأمل کنیم. "پیشینی" و "پستی" که توسط کانت و در کنار "تحلیلی" و "تألیفی" معمول شدند علم ما به یک حقیقت آنگاه پیشینی خوانده می‌شود که بتوانیم صدق آن را مستقل از تجربه، بیابیم. نه اینکه نیاز به آموختن آن نداشته باشیم و یا برای فهم آن نیازی به تجربه عالم (خارج) نداشته باشیم؛ بلکه برای اثبات آن نیازی به تجربه - چنانکه در قضایای نظیر: "همه کلاغ‌ها سیاهند" یا "رعد همیشه پس از برق است" نیازمند آنیم - نداریم. بالعکس حقیقت پستی آن است که برای اثبات یا تأیید آن ناگزیر، نیازمند تجربه حسی یا درون‌نگری هستیم. مانند بیشتر واقعیت‌هایی که بیان می‌کنیم. (نظیر "من اکنون پشت میز نشستم" یا "من خوشحال نیستم") پستی و پیشینی واژگانی معرفت‌شناختی هستند یعنی مربوط به آنند که ما چگونه پس به صدق قضایا می‌پسیریم. از طرف دیگر، ضرورت و امکان، واژگانی ما بعدالطبیعی‌اند و مربوط به نوع قضایای مورد بحث ما، چه به نحو پیشینی شناخته شوند و چه نشوند.

اغلب چنین فرض شده است که همه حقایق ضروری الصدق به طریق پیشینی بر ما معلوم می‌گردند و حقایق ممکن‌الصدق تنها به نحو پستی بر ما معلوم می‌گردند حد و قلمرو این دو واژه، البته نه معنای‌شان یکسان است [منظور ضروری / پیشینی و ممکن / پستی است] فی‌الواقع این بسیار قابل قبول به نظر می‌رسد اگر حقیقتی ضروری الصدق باشد ما نیازی به اثبات آن به نحو تجربی نداریم و می‌توانیم بدون طی این مسیر به آن علم پیدا کنیم. ولی اگر حقیقتی ممکن الصدق باشد ما ناگزیر از طی مسیر تجربه‌ایم. ... [اما برای کانت چنین نیست، او معتقد است که ما علم به حقایق تألیفی پیشینی داریم] و سؤال اساسی او این است که علم به تألیفی پیشینی چگونه ممکن است. فلسفه او، کوششی برای پاسخ به این سؤال است.

ما معمولاً معتقدیم که معرفت ما می‌بایست بر وفق آنچه اشیاء [فی‌الواقع] هستند باشد. اما کانت می‌گوید به همین اندازه صادق است که اشیاء هم می‌بایست بر وفق معرفت ما باشند. در مواجهه اول، این نظر بسیار نامقبول می‌رسد، چگونه ماهیت قوای ما حقیقت جهان را شکل می‌دهد آیا جهان خود را

برای کشف چیستی جهان - یعنی واقعیت‌هایی که در طبیعت مشاهده می‌کنیم، همسانی‌هایی که در ساز و کار طبیعت کشف می‌کنیم و زمان و نوع تجربیاتی که داریم - یا باید همه اینها را (در عالم خارج) مشاهده کنیم و یا (در نفس‌مان) با درون‌نگری دریابیم. این گزاره‌ها حقایق را ضروری‌الصدق نیستند بلکه ممکن‌الصدق‌اند - باید در انتظار تجربه بنشینیم تا ما را از چگونگی‌شان مطلع کنند. ما ظاهراً به گزاره‌های ضروری الصدق نیز، علم داریم. نظیر:  $7+5=12$  و "اگر الف از ب بزرگتر باشد، آنگاه ب از الف کوچکتر است." و مجموعه دیگری از گزاره‌های مانند اینها. بسیاری از فیلسوفان معتقدند که همه گزاره‌های تألیفی ممکن‌الصدق‌اند و همه گزاره‌های ضروری الصدق، تحلیلی‌اند. چنین نظرگاهی "تجربه‌گرایی" است. (به واژه Empiricism معانی بسیار داده شده است. اما بیشتر آنها نظیر: "ما باید به تجربه اعتماد کنیم" یا "همه معارف ما از طریق تجربه بدست می‌آیند، مهم‌تر از آنند که به کار آیند) فیلسوفانی هم وجود دارند که معتقدند، افزون بر گزاره‌های ممکن‌الصدق تألیفی و گزاره‌های ضروری تحلیلی، گونه‌سومی از گزاره‌ها وجود دارند که آنها هم ضروری الصدق‌اند و هم تألیفی، این فیلسوفان، "عقل‌گرا" خوانده شده‌اند. (این واژه هم مستمد معانی بسیار است که اکثراً میهمانند. مانند: تأکید به استفاده از عقل" اما از آنجا که قوای عاقله ظاهراً توسط عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان به یک نسبت مورد استفاده قرار می‌گیرد در فلسفه مرسوم شده است که عقل‌گرایان را به این شیوه دقیق‌تر، تعریف کنند) اما برای بسیاری از مردم خود مفهوم ضروری الصدق غیر تحلیلی، ظاهراً به جستجوی ارواح شباهت دارد. "من مفهوم روشنی از چیستی اینکه با تأمل صرف بر الف به صدق آن پی می‌برم، وقتی غیر الف سازگاری درونی ندارد [خود متناقض نیست] ندارم. البته ممکن است تنها برای من اینگونه باشد. من نمی‌توانم بفهمم که چگونه، صرف تأمل بر دو قضیه بدیل هم که به یک اندازه سازگاری درونی دارند - الف و غیر الف - می‌تواند تعیین کند که کدام توصیف‌گر واقعیت‌اند. البته بیان این مطلب، بمنزله اثبات اینکه قضایای ضروری الصدق تألیفی نمی‌توانند موجود باشند، نیست. در واقع ممکن است چنین پرسیده شود که چگونه امکان دارد گزاره‌هایی باشند که درباب جهان صادق باشند اما نتوان با مشاهده ابطال‌شان کرد. یعنی ارتباطی به آنچه ما در جهان کشف می‌کنیم، نداشته باشند. چگونه امکان دارد، چیزی درباب جهان صادق باشد اما بوسیله هیچ کدام از تجارب



نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مجله جامع علوم انسانی

۱) حواس انسانی (۲) ذهن انسانی می‌گذرد، حواس و عقل ما مانند عینکی معمولی نیستند که بتوانیم آن را برداریم و آنگاه واقعیت را آنگونه که هست ببینیم. آنها همراه با ما هستند و هر آنچه ما می‌توانیم علمی به آن داشته باشیم، جهان گذر کرده از صافی‌های قوای حسی و ادّهان ماست.

کانت جهان ادراک حسی روزمره و علم را جهان پدیداری (*Pheno menal*) می‌نامد جهان پدیداری مکان‌مند است. همواره چیزی بزرگتر از چیز دیگری است یا در فاصله معینی از چیز دیگری قرار داد. جهان پدیداری همچنین زمانمند است. هر واقعه قبل یا بعد یا هم‌زمان با واقعه دیگری رخ می‌دهد اما زمان و مکان - صافی‌هایی است که ما از طریق آن‌ها از هر چیزی در جهان آگاه می‌شویم - صور شهود ما هستند؛ طریقی که واقعیت به ناگزیر به واسطه آنها بر ما پدیدار می‌شود. زمان و مکان تنها به جهان پدیداری تعلق دارند و به جهان فی‌نفسه تعلق ندارند. اینها قالب‌هایی هستند که تجربیات ما در آنها طبقه‌بندی می‌شوند و بدون آنها ما ابتدا تجربیاتی نخواهیم داشت. ما هرگز نمی‌توانیم از هیچ شی‌ای خارج از فضا یا زمان تصویری داشته باشیم. اما این، واقعیت ماهیت ذهن بشری را منعکس می‌کند و نه ماهیت واقعیت را. فضای پدیداری سه بعد دارد (طول، عرض و ارتفاع) اما آیا جهان نمی‌تواند هفت یا بیست و هفت بعد داشته باشد؟ ما هرگز شک نداریم که تنها یک مکان وجود دارد و هیچ مکان دیگری را هم نمی‌توانیم تصور کنیم. اما تصورات ما نسبت به آنچه از طریق صافی‌ها آشکار

بانتیازهای ما وفق می‌دهد؟ کانت می‌گوید: خیر، اما جهان، آنگونه که از طریق حواس ادراک می‌کنیم و به واسطه عقل آن را می‌فهمیم، می‌باید خود را با گونه ادراک و شناخت ما تنظیم کند. مثال خامش این است که: اگر ماهیت جهان را از پشت عینک سبزی که نمی‌توانیم، برش داریم (واضلاً نمی‌دانیم که بر چشم مان است) ببینیم، همه چیز سبز به نظر خواهد رسید. این بنان معنا نیست که همه چیز سبز است بلکه همراه این گونه پدیدار می‌شود که همه چیز سبز است. در نظر کانت جهان واقع، از طریق صافی حواس و فاهمه انسانی ما بر ما پدیدار می‌شود و تنها بواسطه این صافی است که می‌توانیم از جهان آگاه باشیم. پس جهان آنگونه که ما می‌شناسیمش می‌باید "خود را با قوای ما وفق دهد" جهان آنگونه که فی‌نفسه است و جهان آنگونه که بر ما پدیدار می‌شود، یکی نیستند.

کانت می‌گوید: واقعیت فی‌نفسه جهان، مستقل از ادراک و شناخت انسانی کاملاً بر ما نامعلوم و برای ما ناشناختنی است. این همان چیزی است که او جهان فی‌نفسه (*Nominal*) می‌خواند. که ما کوچکترین اطلاعی از چیستی آن نداریم. هر آنچه که ما ادراک می‌کنیم و به هر چه که می‌اندیشیم از صافی

شده است محدودند - محدود به جهان پدیداری. ما هم همچنین گمان می‌کنیم که زمان در همه جایکسان است و اگر "الف" مقدم بر "ب" باشد و "ب" مقدم بر "ج" آن‌گاه "الف" مقدم بر "ج" خواهد بود و این حقیقتی ضروری در باب جهان پدیداری ماست. این شیوه‌ای است که زمان در جهان پدیداری خود را به ما می‌نمایاند. مقولات دیگری هم وجود دارند که بواسطه آنها اذهان ما داده‌های تجزیه را تألیف می‌کنند. (در اینجا قصد ارائه فهرست کاملی را نداریم) یکی از این مقولات جوهر است. ما جهان را بر حسب اشیاء (مانند فلز) و خصایص‌شان (مانند سنگینی و منطاطیسی) ادراک می‌کنیم. مقوله دیگر عینیت است. ما از حوادثی سخن می‌گوییم که علت حادثه دیگری می‌شوند و در چهارچوب رابطه علت و معلول قرار می‌گیرند. مقوله دیگر عدد است. ما می‌گوییم که عدد مشخصی از اشیاء وجود دارد که ما می‌توانیم آنها را بشماریم. اما این مقوله تنها در جهان پدیداری وجود دارد.

اگر ما بخواهیم با تور، ماهی‌گیری کنیم و شبکه‌های تور ما بیست سانتی متری باشند ما هیچ ماهی کوچکتر از بیست سانتی صید نخواهیم کرد چرا که آنها از شبکه‌ها خواهند گریختند. اما اگر تورها در زیر آب باشند و ما نتوانیم ماهی‌های کوچک را در حال گریز ببینیم، ممکن است چنین گزارش کنیم که ماهی‌های کوچکتر از بیست سانتی متر در دریا وجود ندارد. اما این گزارشی واقعی از موجودات دریایی نخواهد بود. این، تنها ماهیت تور را باز می‌نماید. ما ممکن است گمان کنیم که گزاره‌هایی صادق در باب ماهی‌های دریا بیان می‌کنیم، اما چنین نمی‌توانیم کرد. در نظر کانت، معرفت ما نسبت به جهان پدیداری نیز چنین است و ما اشتباهاً بر این باوریم که به جهان واقعی علم داریم.

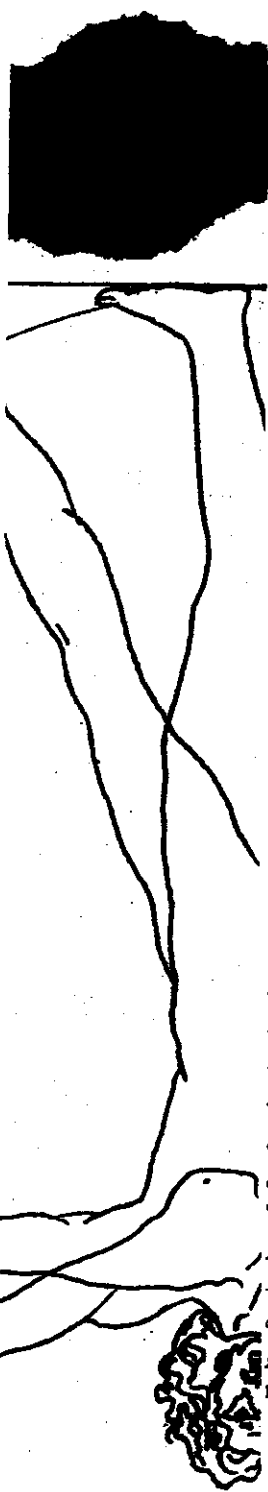
ما در باب جهان نومیال (فی‌نفسه) هیچ گزاره‌ای نمی‌توانیم بسازیم و هیچ تصویری از آن نداریم. اما در باب جهان پدیداری، جملات بسیاری می‌توانیم بگوییم: نه تنها جملات دقیقی در باب، مثلاً تمداد درختان حیاط، بلکه گزاره‌های کلی‌ای در باب آنچه همواره در تجربیات ما رخ می‌دهد (اینکه ما هرگز نمی‌توانیم ماهی‌های کوچکتر از بیست سانتی متر را تا زمانی که تور ما همان وضع سابق را دارد صید کنیم) نمونه‌هایی از چنین گزاره‌هایی اینهاست: "هر چیزی در زمان و مکان موجود است"، "هر حادثه‌ای علتی دارد" و "هر چه شکلی دارد رنگی هم دارد".

کانت بر این باور بود که قضایای ریاضیات و هندسه هر دو تألیفی و پیشینی هستند. آن‌ها حقایق تألیفی پیشینی در باب جهان پدیداری هستند. هر چیز غیر زمانی، غیر مکانی و غیر علی از شبکه تور خواهد گریخت. ماهیت اذهان ماست که ماهیت و قلمرو معرفت ما را شکل می‌دهد: نه ماهیت خود واقعیت. اشیاء می‌باید بر وفق معرفت ما باشند نه معرفت ما بر وفق اشیاء. این انقلاب کوپرنیکی کانت در فلسفه بود. جایی که کوپرنیک با اعتقاد به اینکه زمین به دور خورشید می‌گردد و نه خورشید به گرد زمین، در نجوم انقلابی برپا کرد. کانت هم با اعتقاد به اینکه آنچه ما می‌فهمیم و می‌بینیم مبتنی بر ماهیت اذهان ماست نه واقعیت عینی که گمان داریم متعلق علم ماست، ایجادگر انقلابی در فلسفه گردید.

مطمئناً، در نظر اول بیان این مطلب که اشیاء می‌باید بر وفق معرفت ما باشند بسیار عجیب به نظر می‌رسد، چرا که چگونه ممکن است سرشت قوای ما، اعیان عالم را به طریقی، متعین سازد و یا تحت تأثیر قرار دهد. مسلماً ما ملزم به آنیم که جهان را همانچه می‌بینیم بدانیم [بی عقلی محض است که فکر کنیم دنیا باید خودش را با احتیاجات و خواسته‌های ما وفق دهد]. حال، کانت کلی نیروی این مخالفت را حس می‌کند و برای مقابله با آن اختلافی اساسی میان جهان آنگونه که فی‌نفسه است و آنگونه که بر ما پدیدار می‌شود می‌افکند و بر آن اصرار می‌ورزد. آنچه که وجود دارد وجود دارد و ماهیتش بمسادگی، همان است که هست و ما تغییر در آن نمی‌توانیم انجام دهیم. اگر چه به همین اندازه، آشکار است که

آنچه وجود دارد به شکل مخصوصی بر انسان پدیدار می‌شود یعنی توسط انسانها به شیوه خاصی، دست‌بندی، تفسیر، مقوله‌بندی و توصیف می‌شود. اگر اعضای حسی ما کاملاً با آنچه که اکنون هستند تفاوت داشت یقیناً عالم هم به نحوی کاملاً متفاوت بر ما پدیدار می‌گشت. اگر زبان و شیوه تفکر ما به کلی متفاوت بود، نگاه، توصیفی که ما از جهان ارائه می‌دادیم با توصیف کنونی ما کاملاً متفاوت بود. بنابراین اگر چه قوا و ظرفیتهای ما، در ماهیت آنچه فی‌نفسه وجود دارد هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کنند اما هر کدام به نوبه خود چگونگی این جهان را آنگونه که بر ما پدیدار می‌شود متعین می‌سازد. آنها شکل کلی جهان را تعیین می‌کنند زیرا جهان به هرگونه که فی‌نفسه ممکن است باشد، بدین گونه خاص بر ما پدیدار می‌شود. پس توجه کانت مطوف به این جهان بعنوان یک پدیدار است اشیاء بعنوان نمونها (فنون) می‌باید خود را با معرفت ما وفق دهند.

از آنجا که کانت نیز مانند ما انسانی با همین ذهن و حواس انسانی بوده چطور توانسته به وجود یک دنیای فی‌نفسه (نومیال) پی‌ببرد و بفهمد که ما هیچ چیز درباره آن نمی‌دانیم؟ البته او نیز نمی‌توانسته آن جهان را مشاهده کند او این مساله را (به درست یا به غلط) بر مبنای یک سری تناقضات مسلم که ما هنگام استدلال در باب مفاهیم کلی مثل فضا یا زمان - وقتی فرض کنیم آنها واقعی هستند - با آن مواجه می‌شویم، استنتاج کرده است. اگر شما براساس استدلالی معتبر به صق گزاره  $P$  پی‌برید و به همین طریق به صق گزاره غیر  $P$  برسید، جایی در کار شما اشتباهی وجود داشته است، اگر شیوه استدلال صحیح است. پس یک یا چند مقدمه اشتباه هستند. تناقضات در واقعیت وجود ندارند.  $P$  و غیر  $P$  نمی‌توانند با هم در باب واقعیت صادق باشند. تناقضات فقط هنگامی به وقوع می‌پیوندند که استدلال ما نادرست باشد. کانت بر این عقیده بود که اگر فرض ما بر آن باشد که زمان و مکان واقعی (نومیال) اند به تناقضات مسلمی برخوردیم خود که او آنها را قضایای متعارض یا جنلی‌الطرفین (*Ananomis*) می‌نامد. زمان را در نظر بگیرید. آیا می‌توانیم برای آن آغازی بیابیم؟ لحظه‌ای هیچ زمانی وجود نداشت و سپس ناگهان - بنگ - زمان شروع شد. اما این نامقول است. یک لحظه خود یک واحد زمانی است. فاصله مابین دو تیک تاک عقربه یک ساعت. عبارت "قبل از اینکه زمان شروع شود" خود متضمن فرض وجود زمان است: زمان قبل از زمان؟ عبارت "قبل از اینکه زمان شروع شود چه مدت زمان بود؟" یک سؤال "خود متناقض" است. اگر زمان قبلاً وجود داشت که دیگر زمان شروع نمی‌شد اما اگر زمان در نقطه زمانی  $t$  شروع شد نباید پیرسیم قبل از  $t$  چه اتفاقی افتاده است. اگر بتوانیم چنین سؤالی را پیرسیم آنوقت دیگر زمان در  $t$  شروع نشده است. پس بیابید بگوییم که زمان، هیچ نقطه آغازی نداشته است. یک امر ازلی است. زمان بی‌نهایت به عقب و بی‌نهایت به جلو و به آینده می‌رود. زمانی که می‌گوییم نظام اعداد نامتناهی است. منظورمان این است که با افزودن یک عدد همیشه می‌توانیم عددی بزرگتر بدست آوریم. وقتی می‌گوییم زمان نامتناهی است منظورمان آن است که همیشه می‌توانیم این سؤال را پیرسیم که "قبل از آن چه اتفاقی افتاد؟" حتی اگر جواب آن را ندانیم، اما آیا واقعا ما می‌توانیم از چیزی که اتفاق می‌افتد ولی هرگز شروع نشده تصویری داشته باشیم و یا چیزی که ادامه خواهد داشت اما هرگز پایانی ندارد؟ کانت می‌گوید: اگر زمان نامتناهی است پس در هر لحظه خاصی یک دوره نامتناهی از زمان سپری شده است. اما آیا تناقضی در صحبت از تاریخ جهان تا به امروز بعنوان چیزی کامل و نامتناهی وجود ندارد؟ حالا مکان را در نظر بگیرید. اگر مکان محدود باشد اگر به قدر کافی به دور برویم به پایان آن می‌رسیم. اما - صرف نظر از اینکه چقدر رقتناهد - آیا نمی‌توانیم داستان را دراز کنیم و همراه با مکانی دیگر مواجه شویم؟ آیا این کار را همواره نمی‌توانیم بکنیم؟ خوب، پس مکان نیز نامحدود است اما آیا هر مسافتی هر چقدر بزرگ، نباید یک مسافت مشخص باشد؟ [معنی جمله] "این دو چیز توسط



سافستی نامشخص از هم جدا شده‌اند چیست؟ می‌توانیم این کلمات را بیان کنیم اما با این کار چه چیزی را بیان کرده‌ایم.

یا رابطه علیت را در نظر بگیریم. ما معتقدیم که ما انسانها موجوداتی آزاد خود مختار هستیم. ما می‌توانیم تعمق کنیم، انتخاب و عمل کنیم و در مورد آینده‌مان تصمیم‌گیری کنیم. حال اگر تعیین‌گرایی (Determinism) (قانون علیت عمومی) درست باشد هر آنچه فکر می‌کنیم یا انجام می‌دهیم نتیجه اجتناب‌ناپذیر حوادث قبلی است و آزادی یک خیال واهی است. در اینجا یک تناقض دیگر وجود دارد هم آزادیم و هم آزاد نیستیم. کانت فکر می‌کرد اگر ما خودمان را به جهان پدیداری محدود کنیم، پدیده تناقض غیر قابل حل است. برای حل تناقض، باور به جهان فی‌نفسه ضروری است.

تنها چند نمونه از قضایای جدلی‌الطرفین وجود دارد. از زمان کانت بسیاری از فلاسفه احتجاج کرده‌اند که منجر شدن تمامی استدلالها به تعارضات، اشتباه است و این بازگشت به جهان فی‌نفسه، غیرضروری، ناموجه و در نظر بعضی بی‌معنی است. بگذارید اندکی تأمل کنیم.

۱- آیا در جهان واقعیت برخلاف دنیای پدیدارها یک فیل بزرگتر از یک موش نیست؟ آیا ساری در شمال تهران نیست؟ آیا من شش متر از شما دورتر نشسته‌ام؟ اگر مکان واقعی نیست پس هیچکدام از این جملات صحیح نیستند آنها فقط در باب پدیدارها صادقند (جهان پدیداری)؛ اما در باب واقعیات صادق نیستند (جهان فی‌نفسه)؛ آیا تمام این جملات تنها پدیدارها را توصیف می‌کنند؟ آیا واقعیت نهفته در ماورای آنها، کاملاً متفاوت و برای همیشه ناشناخته است؟ همین مخالفت را در مورد زمان هم می‌توان اظهار نمود. آیا فی‌الواقع هیچ قبل و بعدی وجود ندارد؟ آیا دانه‌هایی که قبلاً کشت شده‌اند بعد درو نمی‌شوند؟ آیا دایناسورها قبل از بوجود آمدن انسان وجود نداشته‌اند؟ آیا من بعد از والدینم به دنیا نیامده‌ام؟ آیا من یک دوره زندگی مشخص ندارم؟ آیا من این قسمت جمله‌ام را بعد از شروع آن بیان نکرده‌ام؟ حتی اگر، آنگونه که دکارت گمان داشت، من جسم نباشم بلکه نفسی متفکر و مدبرک باشم آیا این تفکر و ادراک در بعد زمان روی نمی‌دهد، در حالیکه افکاری قبل یا بعد از آن بوقوع می‌پیوندد؟ دوباره پاسخ همان خواهد بود. تمام این جملات فقط برای فنیای پدیداری درست هستند جهان فی‌نفسه غیر زمانمند است ما تنها خود را به مثابه ساکتین این جهان پدیداری می‌شناسیم. اما این جهان، جهان واقعی نیست.

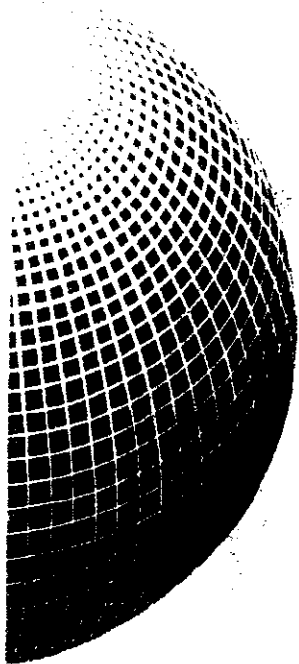
۲ - می‌توان پیش‌تر رفت و در مورد معنی دار بودن جملات پرسید: اگر زمان واقعی نیست ما چگونه معنی کلمات زمانی را دریافته‌ایم؟ ما از زمان حقیقی در مقابل زمان تصویری صحبت می‌کنیم یا از زمان عینی در برابر زمان ذهنی. رویا چند لحظه طول کشید ولی به نظر چند ساعت می‌آمد. سخنرانی ۲۰ دقیقه بطول انجامید اما انگار تمام طول صبح بوده است. در اینجا ما زمان ظاهری و حقیقی را در برابر هم قرار می‌دهیم. اما منظور ما از بیان اینکه تمام زمان، غیر واقعی است چیست؟ در زندگی روزمره ما در زمینه‌های اطراف خود چیزهای واقعی را از غیر واقعی تمییز می‌دهیم: سکه به نظر بیضی می‌آید اما واقعاً گرد است. این جمله هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا ما شیوه‌هایی برای مقایسه شکل ظاهری با شکل واقعی آن در دست داریم. اما از این جمله منظورمان چیست؟ تنها پدیدارها به ادراک در می‌آیند.

هر آنچه که در این مورد بگوییم آیا باز هم مجبور نیستیم به برنامه‌ریزی درباره آینده‌مان ادامه دهیم، غذا بخوریم و کارهای بی‌شمار دیگر انجام دهیم که همه آنها باز هم در زمان واقع می‌شوند؟

شاید کانت اولین فیلسوفی است که برای زمان عادی (Ordinary language) امتیاز و ارجحیتی قائل نیست. ما تمام چیزهایی را که باید یاد بگیریم، که شامل چگونگی به کار بردن کلمات می‌شود، در جهان پدیداری - تنها

نگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی





جهانی که می‌شناسیم - یاد می‌گیریم. اما جهان پدیداری واقعی جهان واقعی نیست ما هیچ تصویری از جهان واقعی نداریم زیرا جهان واقعی در پس پرده قرار دارد؛ هر چند ما به خاطر اجتناب از تناقضهایی که با عدم پذیرشش بوجود می‌آید، آن را می‌پذیریم.

۳ - اما این تناقضات ادعایی مورد سوال واقع شده‌اند. آیا استدلالهای ما حتماً منجر به چنین تناقضهایی می‌شوند؟ بیشتر فیلسوفان چنین فکر نمی‌کنند. مکان را در نظر بگیرید. ممکن است مکان از یک لحاظ محدود باشد اما از لحاظ دیگر نامحدود است و هر قدر که پیش بروید باز هم به انتهای مکان نمی‌رسید. اما اگر به اندازه کافی حرکت کنید به نقطه‌ای می‌رسید که از آنجا آغاز کرده بودید و باز هم سفر خود را تکرار می‌کنید و این همان چیزی است که به هنگام سفر به دور دنیا رخ می‌دهد. همین مساله در باب زمان نیز صادق است. امروز بسیاری از ستاره‌شناسان و فیلسوفان علم بر این باورند که مهیانگ (*Big Bang*) اولین رویداد زمانی است. اگر چه بعضی دیگر معتقدند که این مساله از وضعیت پیشینی که هم اکنون نامعلوم است ناشی شده است. اگر انفجار بزرگ آغاز جهان بوده، آیا آغاز زمان نیز بوده است؟ بسیاری پاسخ می‌دهند: بلی، زمان، میزان اندازه‌گیری حرکت است و اگر حرکتی وجود نداشته باشد کسی نمی‌تواند تعریف معنی‌داری از زمان بدهد. هیچگاه نگویید که قبل از انفجار بزرگ یک دوره زمانی وجود داشته که طی آن هیچ اتفاقی نیفتاده است. بلکه بگوئید مفهوم زمان در اینجا استعمال ندارد. همانگونه که مفهوم قرمزی برای نظریه‌ها به کار نمی‌رود. هر چند این مساله، موضوع بحث و جدالهای ادامه‌داری است.

۴ - و بالاخره دریاب قضایای تالیفی پیشینی چه می‌توان گفت؟ تا وقتی که اندازه شبکه‌های تورها ۲۰ سانتی‌متر مربع است، به نحو پیشینی می‌توانیم بدانیم که ماهی‌های کوچکتر را با این تور نمی‌توانیم بگیریم. تا وقتی که ساختار ذهنی بشر به شکل فعلی است. تمام چیزهایی که برای ما آشکار هستند از صافی‌های زمان و مکان و علت گذر می‌کند و تصفیه می‌شوند اما بشر وسوسه می‌شود که بپرسد از کجا معلوم که ساختار ذهنی بشر تغییر نخواهد کرد؟ آیا این مساله را می‌توان به نحو پیشینی پاسخ داد در نظر کانت آشکار بود که صلق این موارد مقدم بر آزمایش هر مورد خاص بدست می‌آید و اینکه اینها، تحلیلی نیستند. سوال او این نبود که آیا قضایای تالیفی پیشینی وجود دارند یا نه؟ (البته پاسخی که وی در نظر داشت مثبت بود) بلکه این بود که قضایای تالیفی پیشینی چگونه امکان‌پذیر هستند؟ فلسفه سراسر نقادانه او که سرانجام به قوت در نقد عقل محض طرح شد، تلاشی برای پاسخ به این سوال بود با توجه به علم و ریاضیات زمان، نوع عقیده او مبنی بر اینکه این احکام، احکام تالیفی پیشینی هستند، بسیار قابل قبول بود. اما امروزه چندان قابل قبول نیست. در زمان کانت هندسه اقلیدسی رقیبی نداشت اما امروزه با به وجود آمدن هندسه‌های غیر اقلیدسی، واضح است که هندسه فیزیکی یک پژوهشی تجربی است و هر قدر هم که هندسه اقلیدسی واضح به نظر رسد نمی‌توان به نحو پیشینی مسایش را حل کرد. بخش قیاسی هندسه، شاید تحلیلی باشد، اما اصول موضوعه‌ای که این هندسه بر آن استوار است تحلیلی نیستند، آنها تالیفی هستند اما پیشینی نیستند.

کانت همچنین بر این باور است که قضایای ریاضیات مثل  $5+7=12$  نه تنها پیشینی هستند بلکه تالیفی‌اند. دلیل وی برای این مطلب آن است که ما می‌توانیم بدون اندیشیدن به ۱۲ و ۵ و ۷ فکر کنیم (حتی شاید ما ندانیم که ۱۲ حاصل جمع ۵ و ۷ است) اما بسیاری از فلاسفه اشاره کرده‌اند که این یک تأمل روانشناختی است نه یک اندیشه منطقی. آنچه را که ما می‌توانیم بدون اندیشیدن به چیزهای دیگر به آن فکر کنیم بستگی به فردی دارد که عمل فکر کردن را انجام می‌دهد و هیچ ارتباطی به این مساله که آیا قضایای تحلیلی است یا خیر ندارد اما کانت بر این باور است که مفهوم عدد مثل مکان، زمان و علت... به

جهان پدیدارها تعلق دارد و نظریاتی که او را در آن قلمروها به تالیفی پیشینی رساند، در ریاضیات هم قابل استعمال است.

امروزه برخی از فلاسفه، یعنی آنهایی که تمایز تحلیلی-تالیفی را روی هم رفته رد نمی‌کنند، با این نظریه کانت که حداقل برخی قضایای ریاضی هم تالیفی‌اند و هم پیشینی، موافقت اما نظر رایج آن است که قضایای ریاضی "...همان یقین قطعی را دارند که قضایایی مثل هیچ یک از افراد مجرد از دواج نکرده‌اند"، اما همچون آنها فاقد محتوای تجربی هستند که دقیقاً یا آن یقین در ارتباط است. قضایای ریاضی از هر گونه محتوای واقعی اجتناب می‌کنند. آنها هیچ اطلاعی در باب هیچ مساله تجربی نمی‌دهند. استدلالات ریاضی و نیز منطقی تکنیک‌های مفهومی هستند که آنچه را بطور ضمنی در یک مجموعه مقدمات وجود دارد آشکار می‌سازد... ریاضیات (و نیز منطق) در بدست دادن دانشی تجربی کار یک آرمیوه‌گیری را انجام می‌دهد. تکنیک‌های نظری ریاضی و منطقی نمی‌توانند بهر‌مای از اطلاعات واقعی افزون بر آنچه مفروضات آنها - که بر آنها استعمال می‌شوند - در بردارند، حاصل کنند البته آنها ممکن است آب میوه بیشتری از آنچه ممکن است در نظر شهودی اول از مفروضات - که مواد خام آب میوه‌گیری ما هستند - متوقع باشد بدست دهند... (کارل همپل، دریاب طبیعت صدفی ریاضی)

هر کدام از این نظریات را دریاب ریاضیات که بپذیریم، همگی بر این نکته متفقند که اصول ریاضیات (محض) مطالب تجربی نیستند یعنی مطالبی نیستند که فرد بتواند آنها را از طریق مشاهده جهان تأیید و یا اثبات کند واقعیت‌های ریاضی، واقعیت‌های ضروری‌الصلق هستند اگر چه شاید در بخش‌های پیچیده ریاضیات سطح بالا، برای تعیین اینکه کدام نظر کاملاً درست است احتیاج به محاسبات بسیار زیاد می‌باشد. ریاضیات از این جهت با علوم تجربی یعنی فیزیک، شیمی، ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و روان‌شناسی کاملاً متفاوت است. در این علوم دقیق‌ترین نظریه با یک سری کشفیات جدید درباره اینکه ساز و کار طبیعت چگونه است؟ کنار می‌رود. قضایای علمی موضوع ابطال حاصل از مشاهده واقع می‌شوند اما معمولاً بوسیله یک مشاهده این کار انجام نمی‌گیرد اما به هر حال همانطور که تاریخ علم به خوبی نشان می‌دهد واقعیت‌های حاصل از مشاهده عالم، می‌توانند موجب شوند که قضایای علمی یکی پس از دیگری رد شوند. طبیعت تمایلی ندارد که به آسانی از اسرارش پرده بردارد و دانشمندان چاره‌ای ندارند جز اینکه به جایی بروند که طبیعت آنها را هدایت می‌کند در علوم بر خلاف ریاضیات ما باید تن به آزمون و خطا بدهیم.